

مثنوی مبارک*

شاپور راسخ

از جمله آثار قلم اعلیٰ که در استانبول عزّ نزول یافت اثری است منظوم در ۳۱۸ بیت که به نام مثنوی مبارک در نزد بهائیان معروف است. مظاهر الهی در قبل استثنائاً به زبان شعر سخن گفته‌اند هرچند که به مناسبت جنبه عرفانی و روحانی پیام آن وجودات مقدّسه که سرشار از عواطف رقیق انسانی است شعر محمل شایسته‌ای برای ادای آن مطالب و مضامین بوده و هست. بخشی از قرآن به نثر مسجّع و مقفّی و مشابه شعر است. گاتای حضرت زردشت که ظاهراً بخش اقدم کتاب اوستا را تشکیل می‌دهد و نیز مزامیر داود و غزلیات سلیمان همه از مقوله شعر هستند.

اولین آثار مکتوب حضرت بهاء‌الله مانند رشح عماء به صورت اشعار پرشور و جذبه عرفانی ارائه شده‌اند. از حضرتش اشعار متعدّدی باقی مانده که برخی بر شیوه قدما یعنی شعر سنتی فارسی است مانند مثنوی مبارک و برخی شمیم شعر نو را دارد. حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه نیز چند مناجات زیبا و لطیف به زبان شعر نوشته‌اند و ظاهراً چنان که از یادداشت‌های جناب بدیع بشروئی برمی‌آید علاوه بر تلاوت آیات، قرائت اشعار هم گاه در محضر مبارک مرسوم بوده است.

مثنوی مبارک در وزن و بحر مثنوی مولانا جلال الدّین رومی که یکی از شاهکارهای شعر عرفانی فارسی است سروده شده (بحر رمل، در ۲۶ هزار بیت و ۶ کتاب) ولی این تفاوت بارز را با مثنوی اخیر دارد که بر پایه تمثیلات و قصص و حکایات عبرت‌انگیز چنان که در مثنوی مولوی به وفور می‌توان یافت بنا نشده است و فی الحقیقه یادگار عهدی است که هنوز مظهریّت حضرت بهاء‌الله جز بر عده قلیلی از بایان شناخته نشده و هنوز اعلان جهری در ادرنه صورت نپذیرفته بود. از این رو تأکید خاصّ

در مورد شخص آن حضرت به عنوان خورشید حیات بخش و بهار روحپرور معنوی و فاتح یوم بی‌پایان الهی و تعبیراتی از این گونه دارد و حتّی کَلِّ را به نام بهاء و بهاء الله که در همان زمان بر حضرتش عَلَم شده بود آشنا می‌کند.

ارزش ادبی مثنوی مبارک

شکّ نیست که سخنان مظاهر الهی را با معیارهای متداول بشری نباید سنجید حقیقتی که حضرت باب ربّ اعلیٰ به خصوص در باره آن تأکید داشته‌اند و کتاب مستطاب اقدس هم در باره آن صراحت دارد. معذلک پژوهندگان حقّ دارند که چون جناب ادیب طاهرزاده زیبایی و قدرت و حسن ترکیب کلام و عمق معنی و تأثیر شدید روحانی این اثر گرانقدر را بستانند.^۱

بخشی از ابیات این مثنوی بالنسبه طولانی به اعتقاد بنده در ادبیات عرفانی فارسی بی‌نظیر است و حاوی تعبیرات و تشبیهات و کنایات و استعاراتی است که زیبایی و لطافت آنها در دل هر خواننده و شنونده‌ای می‌نشیند. مثلاً این ابیات دلاویز در وصف "بهار عَزّ روحانی" که زمان تجدید آئین الهی است:

لأله توحید بین در این بهار	سنبل تجرید بین از زلف یار
غنچه‌های معرفت زین طرف جو	جملگی از شوق او در جستجو
سروه‌های حاکمی از قدّ نگار	سبزه‌هایش دفتری از خدّ یار
بلبلانش مست از جام الست	قمریانش از جمال دوست مست
هر شقائق که برآید زین بهار	صد حقائق بردمد از سرّ یار

از شگفتی‌ها آنکه حضرت بهاء الله در مثنوی مبارک بعضی از اصطلاحات خاصّه دینی یا عرفانی را به کار می‌برند که تا آن زمان در اشعار شعرا مقبول و معمول نبوده است و معذلک خواننده نه احساس غلظت و سنگینی می‌کند و نه حتّی متوجّه غرابت لفظ می‌شود. مثلاً (بیت ۱۲۸):^۲

شرح اسرار لدنی باز ماند ذکر طی الارض معنی باز ماند

مضامین عمده مثنوی مبارک

جناب ادیب طاهرزاده طیّ ۲۶ صفحه گفتار خود راجع به مثنوی مبارک مهم‌ترین مطالبی را که ضمن اشعاری آبدار و دلچسب آمده به وجه ملخصّ عرضه داشته‌اند که از آن جمله است: اشاره به مقام و مرتبت مظهر الهی - بیان هدف از ظهور مظهر حقّ - اشاره به نبوّات گذشته که هر چند آفتاب ظهور از شرق برمی‌خیزد ولی انوارش در غرب انتشار می‌یابد - وصف آمدن روز خدا و تجلّی ربیع الهی - ذکر پایگاه انسان به عنوان مظهر صفات و کمالات الهی - بیان شرط معرفت به ظهور جدید یعنی برخی از صفات اهل سلوک و طالبان نیل به عرفان مطلوب - شرح عواملی که چون حجاب مانع

رؤیت نور حقیقت می‌شود (چون تعصبات جاهلیّه - مادّه پرستی و دنیا دوستی - تعلق به قدرت و ثروت و نظائر آن) و بالاخره یادآوری بعضی ملکات حسنه که جویندگان حقیقت باید تحصیل کنند نظیر انقطاع و وارستگی - خرق پرده و حجاب خودخواهی و خودکامگی - شهامت و شجاعت و بالاخره فداکاری و از خودگذشتگی.

مضامین تفصیلی

- ۱- دعوت مظهر الهی یعنی شخص خود به اینکه خورشیدوار خود را به عالمیان بنمایاند تا همگان ذرّه‌صفت ملتمس نور او شوند و جان بر قدمش افشانند (ابیات ۱-۱۵).
- ۲- نار الهی در عین حال که مؤمنان را برمی‌افروزد ملحدان و دشمنان را می‌سوزد (ابیات ۱۶-۲۵):

جمله خفاشند ای خورشید روز سر برآر و جمله ظلمانی بسوز

۳- دعوت مظهر الهی به اینکه قلب‌ها را پاک کند و از هوای آب و گل مطهر سازد (۲۶-۳۵):

تا ز جوهر وز عرض فارغ شود تا ز شمعش شمس‌ها بازغ شود

۴- مظهر الهی مانند بهار تازه است که به جهان و جهانیان حیات جدید می‌بخشد (۳۶-۳۸):

نوبهاری تو ز نو آور عیان تا ز حشرت برجهند این مردگان

۵- مقایسه بهار ظاهری و بهار معنوی (ابیات ۳۹-۷۸):

آن بهاران شوق خوبان آورد و این بهاران عشق یزدان آورد

آن بهار از فصل خیزد در جهان و این بهار از نور روی دلستان

این ابیات یکی از دلپذیرترین بخش‌های مثنوی مبارک است و چنان که قبلاً اشارت رفت حاوی تشبیهات و استعارات فوق العاده زیباست مثلاً:

زلف او همچون سمندر بین به نار کو همی گردد به نار روی یار

تشبیه زلف به مرغ افسانه‌ای سمندر که برگرد نار رخساره طائف است و دائماً از حرارت او می‌سوزد و خاکستر می‌شود و باز زندگی از سر می‌گیرد بسیار بدیع است.

۶- بعد خطاب حضرت بهاء‌الله به حقیقت نهانی خود آشکارتر و صریح‌تر می‌شود. یکی از معانی

بهاء جمال است و از القاب آن حضرت جمال مبارک است. در بیت هشتم صریحاً می‌فرمایند:

ای جمال الله برون آ از نقاب تا برون آید ز مغرب آفتاب

روشن است که هیکل اقدس توجّه به نبوّات گذشته دارند که در یوم موعود آفتاب از مغرب برخواهد دمید و در آن روز همه اسرار مکشوف و معلوم خواهد شد (اشعیاء، مکاشفات یوحنا و قرآن). می‌فرمایند (بیت ۸۱):

نافه علم لدنی برگشا مخزن اسرار غیبی برگشا

اصولاً باید توجه داد که هر چند حضرت بهاء الله تمثیلات و قصص را به شیوهٔ مثنوی مولوی به کار برده‌اند اما دائماً داستان‌های انبیای سلف در خاطرشان حاضر است مثلاً در بیت سی و هشت:

بوی پیراهن بوز از مصر جان سدرهٔ موسیٰ نما این جا عیان
اشارات آن حضرت به بشارات مربوط به این ظهور هم صراحت دارد مثلاً در بیت ۸۹:
تا که انوار رخت آید عیان پر کند نورت زمین و آسمان
که در قرآن و مکاشفات یوحنا و اسفار دیگر روشن شدن جهان به نور وجه موعود ادیان به وضوح مذکور و مسطور است.

۷- بسیار گفتنی و شنیدنی است که مظهر الهی رعایت حکمت را در خرق حجبات مردم و مکشوف داشتن حقیقت ظهور، لازم و ضرور می‌دانند و در ابیات ۹۴ و ۹۵ می‌فرمایند:

گفت الله الله ای مرد نکو رمز حق در نزد نادانان مگو
الله الله ای لسان الله راز نرم نرمک گوی و با مردم بساز
۸- به خاطرمان هست که در اواخر هفت وادی جمال اقدس ابهی می‌فرمایند که: «سالک منقطع را اگر اعانت غیبی برسد و ولی امر مدد فرماید این هفت رتبه را در هفت قدم طی نماید بلکه در هفت نفس بلکه در یک نفس»^۳ همین مضمون را در بیت نود و هشتم مثنوی مبارک به طرز دیگری مطرح می‌فرمایند که:

قرب او با جان نه در طی قَدَم چون به جان بوئی در آئی در قَدَم
و این است معنی طی الارض که قدما به آن اشارت کرده‌اند. اما طی مراتب سلوک در یک آن شرائطی دارد از جمله وارستگی جان و پاکیزگی دل است چنان که در ابیات ۱۰۳ و ۱۰۴ فرموده‌اند:
چون تو هستی این زمان در دام گِل کی بری بوئی تو از رضوان دل
پس برهنه شو تو از ثوب قیود پس مقدس کن تو جان را از حدود
وقتی ظلمت خودخواهی و دنیا دوستی از دل رفت نور حق به جایش می‌نشیند (بیت ۱۰۶):
چون که ظلمت رفت نورش مُشرق است بر دلت انوار طورش بارق است
آگاهی و احاطهٔ مظهر الهی بر همهٔ قصص دینی البتّه نباید موجب شگفتی شود. داستان خضر را چه بجا و زیبا در ضمن مطلب آورده‌اند (ابیات ۱۰۹-۱۱۰):

گر تو زین ظلمات نفست بگذری بی‌تعب از خمر حیوان برخورداری
پس تو اندر ظلّ خضر جان درآ تا شوی فارغ از این ظلمت‌سرا
مقایسه‌هایی که حضرت بهاء الله بین ظهور خود و ظهورات قبل به ابداع و الطف بیان می‌کنند به راستی یادماندنی است (بیت ۱۱۴):

آن خضر شد از پی چشمه دوان وین خضر را چشمه‌ها از پی روان
۹- حضرت بهاء الله باز خطاب به خود افشاء اسرار بیشتری از اسرار الهی را خواستار می‌شوند

از حقائق بس شقائق بردمان در فضای این بهارستان جان

و از ذکر حقائق با نامحرمان هم مضایقه نمی‌کنند زیرا در این مقام و مرتبه (۱۳۹):

صحو شد هم محو و محوی هم نماند مست شد هشیار و صحو می نماند
مع ذلک توقع دارند که اشخاص به جای چشم سر، چشم دل و سر باز کنند زیرا (۱۴۵):
چشم جاهل می‌نبیند جز قدم چشم عارف بیند اسرار قدم

۱۰- از موارد استثنائی که حضرت بهاء الله نقل حکایتی می‌فرماید ابیات ۱۴۶ تا ۱۵۵ است. سائلی از عارفی می‌پرسد آیا هیچ یادت آید از روز الست؟ عارف تصدیق می‌کند و می‌گوید صورت و صوت آن روز گذشته هنوز در ذهن و خاطرش هست. اما عارف دیگر که به مراتب عالی‌تری از معرفت اسرار الهی دست یافته بود می‌گوید که روز الست هنوز ادامه دارد (۱۵۳):

یوم او باقی، ندارد شب عقب ما در آن روز و نباشد این عجب
که در ضمن این بیت اشاره به یوم ظهور خود فرموده‌اند که شب به دنبال نخواهد داشت چنان که بشارت کتب آسمانی گذشته است.

۱۱- باز خطاب به نفس الهی خود فرموده این ابیات را ترنم می‌کنند (ابیات ۱۶۲-۱۶۳):

ای بهاء یک آتشی از نو فروز عالم تحقیق و دانش را بسوز
پاک کن جان را ز اوصاف جهان برگشا رمزی ز اسرار نهان

و از حق می‌خواهند که شمع وجود نورافشان حضرتش را از گردبادها محفوظ و مصون دارد:

چون که کردی روشش خامش مکن چون که هوشش داده‌ای بیهش مکن
از لطائف الواح جمال قدم اشارات دقیق ضمنی است که غالباً به وضع و حال خود و اصحاب در طی آنها فرموده‌اند که حتی کتاب استدلالیه‌ای چون ایقان شریف و گنجینه حدود و احکامی چون کتاب مستطاب اقدس از آن اشارات تاریخی عاری و تهی نیست. می‌دانیم که دوره کوتاه استانبول بالاخره به تبعید ادرنه می‌انجامد و در آن جاست که یکی از بحرانی‌ترین و در عین حال سرنوشت‌سازترین مراحل تاریخ بهائی در عصر رسولی تحقق می‌پذیرد. اشارات حضرت بهاء الله به دوره استانبول از این رو از نظر درک بهتر تاریخ اهمیّت خاصی دارد. در بیت صد و هفتاد و هفتم فرموده‌اند:

بروزیده بادها از هر کنار مانده این شمعت میان ای کردگار

باید به خاطر داشت که در دوره بغداد چه تعداد کثیری از احناء دعوی من‌ظهره‌اللهی کردند و چگونه توطئه‌های یحیی ازل و سید محمد اصفهانی از همان دوره آغاز شد و در ادرنه و عکا شدت گرفت. لذا این ابیات حضرتش معنی و مفهوم استثنائی پیدا می‌کند که فرموده‌اند (۱۸۵ و ۱۹۲):

ای ذبیح الله ز قربانگاه عشق بر مگرد و جان بده در راه عشق

غرق کن این نفس و حفظ خود مخواه تا برون آری سر از جیب آله
حضرت بهاء الله در ابیات بعد از بیت ۳۰۷ از دوره عراق و بغداد یاد می کنند و از زبان بغداد که
سال های دراز از تبعید حضرتش در آن گذشت می فرمایند (ابیات ۳۰۸ و ۳۰۹):

کز فراق جان مشتاقان بسوخت تیر هجرت سینۀ شاهان بدوخت
در میان ما و تو ای شهر جان صد هزاران قاف باشد در میان

و بعد این ابیات را خطاب به بغداد و اهالی آن می فرمایند (ابیات ۳۱۲-۳۱۴):

ای صبا از پیش جانان یک زمان خوش بران تا کوی آن زورائیان
پس بگویش کای مدینه کردگار^۴ چون بماندی چون که رفت از بَرت یار
یار تو در حبس و زندان مبتلا چون حسین اندر زمین کربلا

۱۲- در عین شدائد و مضایقی که حضرت بهاء الله را از هر طرف احاطه می کرده ندای حضرتش
بشارت آمیز و شوق و شغف انگیز است (ابیات ۲۱۳-۲۱۵):

این زمان فاران عشق آمد پدید یار ما چون پرده از رخ بردرید
بوی جان می آید این دم بر مشام می ندانم کز کجا آید مدام؟
این قدر دانم که از زلفین یار می وزد بوئی که جان گردد نثار

۱۳- حضرت بهاء الله همه تحولات عظیمی را که در جهان از قرن نوزدهم به بعد روی داده به طور
ضمنی به ظهور الهی منسوب می دارند. در ابیات ۲۲۷ و ۲۲۸ می فرمایند:

گر نبودی چشم او اندر جهان چشمه های نور کی گشتی روان؟
از گلش بس گلستان آمد پدید وز رخس گل های معنی بر دمید

اما مقام این ظهور مقام ظهور الله است (ابیات ۲۳۳-۲۳۴):

از جمال او جمال الله پدید وز لبش دل خمر جان اندر کشید
جمله عالم به مویش بسته است هم ز بهرش سینه هاشان خسته است

وقتی حیات جدید سراسر عالم مدیون این ظهور است دریغ است که مردم از مبدء و منشأ آن
حیات غافل باشند (ابیات ۲۴۲-۲۴۳ و ۲۵۰):

چون که چشم تو ز چشمش نور یافت ظلم باشد گر به غیر او بتافت
چون که نور از او گرفته چشم جان حیف باشد گر فتد بر دیگران
گر تو با چشمش جهان را بنگری بر هزاران ملک معنی پی بری

۱۴- عشق و محبت از مهم ترین اصول دیانت و عرفان است. حضرت بهاء الله ابیات متعددی را به
تشریح این ناموس اعظم خلقت اختصاص داده اند (ابیات ۲۵۵ و ۲۶۰):

عشق آن باشد که جان فانی کنی جان و دل در ملک باقی افکنی
این دل عاشق بود عرش آله چون که پاک آمد ز قید ما سواه

عشق حجاب عقل را می‌سوزد و خرمن علم و فضل را به آتش می‌کشد. در هفت وادی فرموده‌اند: «عشق در هر آنی عالمی بسوزد و در هر دیار که علم برافرازد ویران سازد.»^۵ و شرط مقبولیت در درگاه عشق را ترک هستی مادی و خودپرستی دانسته‌اند: «نیستی باید تا نار هستی برافروزی و مقبول راه عشق شوی.»^۶ و به زبان دیگر: «باید به نار عشق حجاب‌های نفس شیطانی سوخته شود تا روح برای ادراک مراتب سید لولاک لطیف و پاکیزه گردد.

نار عشقی بر فروز و جمله هستی‌ها بسوزد پس قدم بردار و اندر کوی عشاقان گذار»^۷
۱۵- حضرت بهاء‌الله در ابیات ۲۷۵ به بعد تفاوت نظر خود را که قائل به وحدت صدور هستی و نه وحدت ظهوری که مورد اعتقاد اکثر عرفا بوده است به روشنی بیان می‌فرماید (بیت ۲۸۴):
وصل او را تو تجلیش بدان که شده بی چند و چون در تو عیان
به زبان دیگر اینکه گفته شده است فناء فی الله مثل رجعت موج به دریاست و محو جزء در کل است درست نیست. وصول به حق یعنی قابلیت انعکاس و تجلی کمالات الهی در آینه ضمیر خود (بیت ۲۸۵ و ۲۸۸):

نور او در تو ودیعه او بود جهد آن کن تا که او ظاهر شود
تا نگردد در تو اوصافش عیان خویش را در هجر و گمراهی بدان
۱۶- پیداست که حضرت بهاء‌الله به تمثیل نی و نائی در آغاز مثنوی مولوی توجه و التفات دارند از جمله آن جا که می‌فرماید (ابیات ۲۹۲-۲۹۶):

چون شنیدی صوت نی، نائی نگر تا نباشی بی‌خبر از شه مگر
همچو نی بخروش تو اندر فراق تا که آید نائیت اندر وثاق
۱۷- پایان مثنوی اشاره به مصائب حضرت بهاء‌الله است که به عنوان رجعت حسینی (بیت ۳۱۵)، بازگشت مسیحیایی (بیت ۳۱۶) و تکرر صفات یوسفی (بیت ۳۱۷) در اشارات و بشارات قبل و بعد توصیف شده‌اند.

۱۸- در آخرین بیت مثنوی مبارک غم و اندوه حضرت بهاء‌الله به عنوان طیر الهی به بهترین وجه در عبارتی کوتاه تشریح شده است (بیت ۳۱۸):

بلبلت شد مبتلی اندر قفس بسته شد هم زین قفس راه نفس
متذکر باید بود که مقایسه مظهر الهی به طیر که نشانه از علو و سمو مرتبت است در خود مثنوی مبارک در جاهای دیگر هم آمده مثلاً در بیت ۲۶ ذکر "طیر ناری" شده است و در بیت ۷۳ اشاره به "عندلیب قدسی" رفته و تمثیل مرغ به معانی دیگری هم به کار آمده: چون سیمرغ معنی (بیت ۱۲۰) که ورود در بحث آن سخن را طولانی می‌کند.

مقایسه اجمالی مثنوی مبارک با سایر آثار مبارکه

جناب ادیب طاهرزاده را عقیده بر آن است که برخی از اشارات حضرت بهاء‌الله در مثنوی مبارک یادآور شیوه و روش کلام کلمات مکونه هستند که البته سال‌ها قبل شرف نزول پیدا کرده بود. به اعتقاد این بنده مثنوی مبارک از یک سو برخی فقرات ایقان شریف را به خاطر می‌آورد چون وصفی که از مدینه الهی (ظهور جدید و عرفان مظهر ظهور) می‌فرمایند و از سوی دیگر با هفت وادی که آن هم از نظر زمان نزول سبقت دارد برخی مضامین را مشترکاً حاوی است.

آنچه در بالا به عنوان مضامین تفصیلی آوردیم فقط بخش کوچکی از فوائد این اثر شریف پر لطافت و حلاوت را عرضه می‌کند. به قول جناب طاهرزاده در مورد هر بیت این مثنوی معنوی دفترها می‌توان نوشت.

یادداشت‌ها

* این مقاله در دوره هفدهم مجمع عرفان در مرکز مطالعات بهائی آکو تو (ایتالیا) در جون ۱۹۹۸ عرضه شده است.

۱- ن ک به نفحات ظهور حضرت بهاء‌الله، به انگلیسی جلد دوم - فصل دوم:

Adib Taherzadeh, *The Revelation of Bahá'u'lláh*, vol. 2 (Oxford: George Ronald, 1977).

۲- شماره ابیات بر اساس شماره گذاری این بنده بر نسخه آثار قلم اعلی، ج ۳ (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات

امری، ۱۲۱ ب)، صفحات ۱۶۰ به بعد است.

۳- حضرت بهاء‌الله، هفت وادی، همان مأخذ، ص ۱۳۴.

۴- بغداد به معنی شهر خداداده است.

۵- حضرت بهاء‌الله، آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۱۰۱.

۶- همان مأخذ.

۷- همان مأخذ، ص ۱۰۲. بیت از حضرت بهاء‌الله است.